فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc198229501)

[پیشگفتار 2](#_Toc198229502)

[سیر بحث 2](#_Toc198229503)

[خلاصه بحث 3](#_Toc198229504)

[نکته سوم 4](#_Toc198229505)

[نکته چهارم 5](#_Toc198229506)

[نکته پنجم 5](#_Toc198229507)

[نکته ششم 6](#_Toc198229508)

[نکته هفتم 6](#_Toc198229509)

[نتیجه بحث 6](#_Toc198229510)

[نکته هشتم 6](#_Toc198229511)

# موضوع: اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

در مقدمه ششم از تنبیه دوم بحث به موضوع بسیار مهم رسید که مقداری هم از اصل مسئله دور شدیم این از مباحث مستقلی است در مباحث قرآن‌شناسی و دین‌شناسی، یک قاعده کلی است یک بحث اساسی مستقلی است منتهی اینجا به طور ضمنی بحث کردیم

و این از مسائلی است که اگر یک وقت بحث تفسیر منقح بشود یکی دو جلد مقدمات خواهد داشت که یکی از آن‌ها همین است،

یکی هم آن بحثی است که می‌گفتیم روایات مفسره چه نسبتی دارند آنجا که حصر باشد؟ از این قواعد مهم در باب تفسیر وجود دارد که بعضی اختصاص به قرآن ندارد و بعضی دارد.

آن که در این مقدمه ششم مطرح کردیم یک موضوع مستقل بسیار مهمی است که ارزش بحث فراتر از آنکه مطرح کردیم را دارد.

# سیر بحث

۱- به این شکل بود که در قرآن کریم و همین‌طور در روایات دو نوع گزاره وجود دارد؛ گزاره‌هایی که تجویزی است که در آن فرمانی است، بعث و زجری وجود دارد و گزاره‌های خبریه و توصیفی

در مورد گزاره‌های توصیفی سؤال این بود که طرح اینها در متن دینی آیا فقط در حد ارشاد به یک امر واقعی است مثل کتاب‌های علمی است؟ یا یک مولویتی در اینجا هست؟ گفتیم حتماً به خاطر یک عنایت هست و عنایت هم جنبه هدایتگری و غرض هدایت است که آن‌ها طرح می‌شود. لذا نوعی مولویت در اینجا حاکم است.

۲- این که این غرض چیست؟ این غرض وقتی برآورده می‌شود که این گزاره با دل و جان و روان و شخصیت او ارتباطی برقرار می‌کند و اگر نباشد در هدایت اثری ندارد.

۳- چه سطحی از این ارتباط در آن مقصود است؟ آیا باور و ایمان مقصود است یعنی به خصوص اینها می‌گوید ایمان داشته باشد؟ یا علم می‌گوید یا فی‌الجمله توجه به این مسئله را می‌گوید؟

چون اینجا دلیل لفظی وجود ندارد و آنچه در خطاب وارد شده است یک جمله خبریه است، می‌خواهیم با یک قرائنی بگوییم یک خطاب بعثی و زجری هم اینجا وجود دارد، یعنی می‌گوید این را بدان، باور کن، توجه داشته باش، لذا باید آن اقل را گرفت که همان سوم است.

منتهی به نظر می‌آید اگر دقت بیشتری بکنیم، حداقل را باید دوم بگیریم علت این است که فرض این است که قرآن را حاکی از واقع می‌داند و کسی که مقدمات را بپذیرد، آن را حاکی از واقع می‌داند و بعید است گفته شود این را که طرح می‌کند برای این است که شما توجهی داشته باش، احتمالی بده.

قاعدتاً برای این می‌گوید که بدان این را، باور را حال نمی‌گوییم. همان که در قرآن تصریح شده است **﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾**[[1]](#footnote-1) **﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾**[[2]](#footnote-2) یک جاهایی تصریح به این و اعلموا شده است ما می‌خواهیم بگوییم این و اعلموا همه جا هست، یعنی همه جاهایی که قرآن گزاره می‌دهد راجع به انسان و طبیعت و جنین و هستی و غیره در همه آن‌ها، یک واعلموا دارد آنجا که راجع به باورها است و اعلموا دارد منتهی آنجا یک دلیل خاص هست که غیر از واعلموا، امنوا بالله و رسوله، بعید نیست که احتمال دوم تقویت بشود.

یک تشبیه؛ خدا فرموده است **﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾**[[3]](#footnote-3)، بگو، یک جاهایی چیزهایی است که می‌خواهد بگوید معلوم است ولی قل را نگفته است. آنجا هم قل منطوی است، البته همه جا نیست

اینجا می‌خواهیم بگوییم اینجا فرموده است **﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾**[[4]](#footnote-4)، بیست تا و اعلموا در قرآن هست، ما می‌گوییم یک واعلموا در گزاره‌هایی که در قرآن آمده است محذوف است.

اصل انقداح احتمال و طرح مسئله اثر دارد، می‌گوییم ظهورش این است که دانستن این مقصود است.

وقتی ظهور مسئله و متبادر مسئله این است که قرآن وقتی این گزاره‌ها را مطرح می‌کند وقتی در مقام هدایت قرار بگیرد باید با شخص در ارتباط قرار بگیرد و اقل ارتباط این است که بداند، با توجه به اینکه قرآن صادق مصدق است و خود را عین حق می‌داند و اگر دیگران هم مقدمات تمام بشود همین می‌دانند و این بعید نیست که احتمال دوم بشود تقویت کرد.

# خلاصه بحث

به شکل منطقی دقیق جلو می‌رویم

۱- گام اول گفتیم که این گزاره‌هایی که در قرآن آمده است با گزاره‌هایی که در جاهای علمی می‌آید تفاوت دارد، یک نوع مولویتی در اینها هست.

۲- اینکه می‌گوییم حداقل مولویت، آگاهی به اینها است، اینها را بدان. این حداقل است. دلیل همین مقدمات است که ذکر کردیم.

علاوه بر مقدماتی که ذکر کردیم، دلیل لفظی هم می‌شود ذکر کرد، **﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾**[[5]](#footnote-5)، قرآن را تدبر کنید، قرآن را بخوانید، قرآن را بفهمید، کم نیست از ادله‌ای که در خود قرآن است یا در روایات است که می‌گوید اینها را بدانید و بفهمید

این دانستن قرآن، کشف معانی قرآن، آشنایی به اینها در ادله متعدد مورد ترغیب قرار گرفته است. این هم مزید بر آن نکته‌ای که بود.

گفتم بدون دلیل لفظی هم قرار گرفتن منظومه‌هایی از گزاره‌های توصیفی در متن دینی مثل قرآن، یک معنای ملازمی دارد که با دلیل لب و عقلی، ما را به این هدایت می‌کند که همراه با ترغیب به شناخت است، یعنی قرآن که این سلسله و زنجیره گزاره‌های توصیفی درباره انسان و جهان و هستی و جامعه و کذا بیان می‌کند در واقع ذهن بشر را معماری و مهندسی می‌کند و می‌گوید می‌خواهم ذهن با اینها مهندسی بشود، این آگاهی‌ها و این شناخت‌ها در ذهن انسان نقش ببندد، یعنی در واقع می‌گویم اینها را بدان. یک خطاب منطوی در همه آن‌ها هست.

این که دیگر نمی‌تواند در هر جایی بگوید و اعلموا چون واضح بوده است نگفته است.

علاوه بر این قرینه عقلی و استدلال عقلی، سخن این است که ادله لفظی هم وجود دارد؛ **﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾**، قرآن را بفهمید، قرآن را توجه کنید، آن هم اطلاق دارد، شمول دارد، همه آیات را می‌گیرد، همه مضامین و مفاهیم را می‌گیرد.

به دو دلیل می‌گوییم یک خطابی در این موارد مطوی و کامل است، این هم گام دوم است.

# نکته سوم

این است که اگر میگوییم علم به اینها مطوی است و همه جا وجود دارد و یک خطابی به آگاهی پیدا کردن و آشنایی به اینها وجود دارد، بعید نیست که بگوییم اگر خطاب رجحانی باشد به فحوای آن و احیاناً ادله لفظی، ایمان به آن‌ها مطلوبیت دارد، وقتی علم به آن مطلوبیت دارد، ممکن است کسی بگوید ایمان به آن‌ها هم مطلوبیت دارد.

چرا؟ برای اینکه آیاتی که می‌فرماید **﴿يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾**[[6]](#footnote-6) که اطلاق آن یک اطلاق ترجیحی است، الزامی نیست، آن آیات را ولو گفتیم **﴿يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ﴾** إِلَيْكَ یعنی ایمان به اینها علی الاجمال ولی در عین حال ایمان به تفصیل هم قطعاً مقصود است یا به طریق اولی یا به غیر طریق اولی. وقتی می‌گوید به این کلیت ایمان داشته باش، به جزئیت تک تک آن چیزهایی که از خدا صادر می‌شود از قرآنی است که **﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾**[[7]](#footnote-7)، باور به آن، عقد قلب به آن حتماً مطلوبیت دارد. **﴿يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾** ولو گفتیم قدر متیقن همان ایمان اجمالی است، ولی قطعاً ایمان تفصیلی هم مطلوبیت دارد و به طریق اولی آن را هم یا لفظاً می‌گیرد یا به طریق اولی آن هم مطلوبیت دارد.

لذا بعید نیست بگوییم ایمان به همه اینها، عقد قلب نسبت به همه اینها مطلوبیت دارد. ایمان به قرآن که داشته باشد استغراقی است، هم اجمالی و هم استغراقی است

آنجا که می‌فرماید **﴿أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾** آنجا که می‌فرماید **﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾**[[8]](#footnote-8)، یعنی باور داشته باشید، بپذیرد به قلب این را تمکین بکند.

# نکته چهارم

این است که اگر ما باشیم و این استدلال عقلی به رجحان علم به اینها، از موضع مولوی و احیاناً ادله لفظی هم بیاید و احیاناً بحث ایمان را هم به آن اضافه بکنیم. در مطلب چهارم سؤالی که مطرح می‌شود این است که این ایمان کامل و منطوی و مطوی، اعلموا یا آمنوا به کل قضیة این خطاب، خطاب ارشادی است؟ یا مولوی است؟ اگر مولوی است غیری است؟ یا نفسی است؟

یک خطابی است، اعلموا، هر یک از این گزاره‌ها که در قرآن آمده است و امنوا، هر دو هست، هم علم آن مطلوبیت دارد و هم ایمان مطلوبیت دارد، قدر متیقن علم است. این اعلموا و آمنوا به کل آیة من آیات قرآن و به مفادی که در آن آیه و قضیه هست یک خطاب شد.

این خطاب و امر، اولاً سؤال می‌شود که خطاب ارشادی است یا مولوی است؟ این تعیین تکلیف شد، ارزش این و جایگاه آن این است که مولوی باشد، این هم چهارم

# نکته پنجم

این است که این مولوی نفسی است یا غیری است؟ این هم امر خیلی مهم است. اعلموا که در جاهایی تصریح شده است و در جاهایی غیر مصرح است ولی می‌دانیم که وجود دارد یا آمنوا که مصرح است یا غیر مصرح است و اگر آمنوا را بگوییم هم اجمال را می‌گیرد و به طریق اولی تفصیل را هم می‌گیرد.

این خطاب غیری است؟ یا نفسی است؟ مقدمی است یا نفسی است؟ ممکن است کسی بگوید اینها غیری است، اینها را که فرمان می‌دهد برای این است که سلوک شخص را تنظیم بکند، کسی که این اطلاعات را داشته باشد متقی می‌شود، رعایت مسائل تقوایی می‌کند.

یا اینکه اصل این است که بگوییم این نفسیت دارد، اینجا هم به نظر می‌آید که اصل نفسیت دارد، گرچه غیریت هم در آن هست و این مانعی ندارد که یک چیز هم بعد غیری داشته باشد از یک حیث و از حیث دیگر بعد نفسی داشته باشد. کما در نماز ظهر برای عصر، یا طهارات وضو و غسل، هم حیث غیری دارد و هم حیث نفسی دارد. این هم بعید نیست.

بخصوص این اصل مولویت و اصل نفسیت در تقسیم واجبات جاری می‌شود در صورتی که بگوییم خطابات لفظی وجود دارد، **﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾** آشنا بشوید با قرآن، باید تعابیر را در قرآن و روایات هست پیدا کرد، یا ایمان بیاورید، **﴿يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾** این خطاب است و در خطاب اصل این است که آن کسی که می‌گوید مطلوبیت نفسی دارد ضمن اینکه ممکن است غیریت در آن باشد.

# نکته ششم

اینکه می‌گوییم علم به همه اینها، گزاره به گزاره و تک به تک این جمله‌ها جزء دستورات الهی است، تکالیف نفسی است، در یک طبقه اینها را نمی‌دانیم، بعضی به‌گونه‌ای است که واجب است و نبود آن کفر می‌شود و بعضی این است که در آن حد نمی‌رسد. بعضی تفصیلی لازم است و بعضی اجمالی کافی است. این تفاوت دارد بر اصل ادله متعددی که وجود دارد.

# نکته هفتم

اینکه اینها واجب است یا مستحب است؟

اینجا نمی‌گوییم واجب است، می‌گوییم مطلوبیت مستحبی و رجحانی دارد الا اینکه دلیلی پیدا بشود، علت این است که این حکم را اگر از ادله عقلی استفاده بکنیم یعنی با چینش مقدمات عقلی بگوییم اعلموا بر کل قرآن سایه افکنده است، آمنوا سایه افکنده است، بر یکایک این گزاره‌ها، دلیل عقلی قدر متیقن را باید گرفت، خطابی نیست که بگوییم حمل بر وجوب بکنیم

اگر ادله لفظی بگیریم آن هم باز قراین وجود دارد کما اینکه گفتیم الزام به آگاهی به یکایک این گزاره‌ها و ایمان به یکایک این‌ها فوق طاقت آدم‌های متعارف و معمولی است و در ارتکازات این نیست که بگوییم لازم است به اینها اعتقاد داشته باشد.

جایی قرینه باشد، همین‌طور است یا به طور خاص آمنوا باشد که بگوید **﴿ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾**[[9]](#footnote-9)، یا امر داشته باشیم، آن‌ها طبعاً حمل بر وجوب می‌شود ممکن است آثار وضعی هم داشته باشد باز آن‌ها هم دلیل می‌خواهد.

# نتیجه بحث

این می‌شود که یک گزاره فقهی بر همه قرآن سایه افکنده است، منتهی گزاره به این شکل، اعلموا، آمنوا در حد یک استحباب نفسی، این همان است که می‌گوییم آشنایی با معارف دین مستحب نفسی است. در اجتهاد و تقلید مفصل این را بحث کردیم.

# نکته هشتم

این است که این آشنایی، استحباب و مطلوبیت نفسی دارد و حتی شامل گزاره‌های تجویزی هم می‌شود. وقتی می‌فرماید **﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾**[[10]](#footnote-10)، با جایی که می‌فرماید **﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾**[[11]](#footnote-11) فرق ندارد. یک دلایل فنی آنجا دارد، واعلموا که خمس واجب است، اینجا می‌گوید **﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾** اینجا هم یعنی و اعلموا **﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾** ، آگاهی به اینها حتی تفصیلی این مطلوبیت نفسی را دارد ولو مورد ابتلا نباشد، کسی که رساله را هم بداند، مستحب نفسی است ولو مسائلی از آن در عمر او مورد ابتلای او قرار نمی‌گیرد.

می‌خواهیم بگوییم این گزاره هم گزاره‌های توصیفی و جمله‌های اخباری را شامل می‌شود و هم تمام آن پانصد آیات الاحکام، آن هم علم به آن‌ها، آگاهی به آن‌ها هم مطلوبیت دارد.

در بدان‌ها البته وجوب یا چیز طریقی هست برای کسی که مکلف است اما الان چیزی که می‌گوییم این طریقی نیست. این آشنایی با قرآن و معارف قرآن است. با قطع نظر از ابتلا و عدم ابتلای من، با قطع نظر از مقام عمل.

البته مقام عمل آن درجه بعدی است که می‌گوید **﴿فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾** ، انفقوا، **﴿آتُوا الزَّكَاةَ﴾**[[12]](#footnote-12)

بعضی علاوه بر استحباب عام نفسی، استحباب غیری دارد، مثل دانستن اینها ممکن است بگوییم مقدمه برای تقوا است و بعضی هم طریقی است مثل دانستن احکام برای کسی که مورد ابتلای او هست.

این مجموعه بحث است که شش نکته را در این نظریه بیان کردیم. این نظریه‌ای است که مطابق با اعتبار است، قبل از این بحث‌ها اگر از شما سؤال می‌کردیم آشنایی با مضامین قرآن نه به شکل اجمالی کلی، آشنایی با تک تک اینها چه حکمی دارد؟ می‌گوییم راجح است و منطقی دارد و این یک گزاره فقهی است که سایه افکنده است.

می‌گوییم آن را که دلیل می‌گوید قدر متیقن آن یک رجحان و مطلوبیتی دارد مولوی، نفسی یک جاهایی واجب است مثل علم و ایمان به خدا، معرفت و ایمان به خدا واجب است و آن را دلیل داریم، گاهی دلیل هست که علاوه بر وجوب آثار وضعی هم دارد اگر نباشد مرتد می‌شود.

1. - سوره انفال، آیه 28 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره حدید، آیه 20 [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره ناس، آیه 1 [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره مائده، آیه 98 [↑](#footnote-ref-4)
5. - سوره محمد، آیه 24 [↑](#footnote-ref-5)
6. - سوره بقره، آیه 4 [↑](#footnote-ref-6)
7. - سوره نجم، آیه 4 [↑](#footnote-ref-7)
8. - سوره نساء، آیه 28 [↑](#footnote-ref-8)
9. - سوره حدید، آیه 7 [↑](#footnote-ref-9)
10. - سوره بقره، آیه 183 [↑](#footnote-ref-10)
11. - سوره انفال، آیه 41 [↑](#footnote-ref-11)
12. - سوره بقره، آیه 43 [↑](#footnote-ref-12)